

ماهیت و فایده ضمیر فصل

محمد حسین برکتین*

چکیده

ضمیر فصل در کتب نحوی غالباً ذیل بحث ضمیر و از سه جهت مورد بررسی قرار گرفته است: شروط ضمیر فصل، غرض از کاربرد ضمیر فصل (فایده ضمیر فصل)، ماهیت ضمیر فصل از جهت اسم یا حرف بودن و به تبع آن بحث از محل اعراب ضمیر فصل در صورت اسم بودن آن. اما در کتب بلاغی با توجه به اهداف علم بلاغت، تنها پیرامون غرض معنوی از کاربرد ضمیر فصل بحث شده است. این پژوهش با بهره‌گیری از دیدگاه علمای علم نحو و بلاغت در منابع دسته اول، بررسی جهت دوم و سوم را بر عهده دارد. پژوهش حاضر با استفاده از روش کتابخانه‌ای انجام شده و شیوه گردآوری و تحلیل اطلاعات در آن، بر اساس روش توصیفی و تحلیلی است. بحث از ماهیت و فایده ضمیر فصل که کاربرد زیادی در آیات و روایات دارد، تاثیر به سزایی در فهم دقیق متون دینی دارد و تحقیق حاضر با هدف تبیین ابعاد مختلف این دو مقوله در دو فصل به رشته تحریر درآمده است. در فصل اول به فایده ضمیر فصل پرداخته شده است که در گفتار نخست آن، فایده لفظی و در گفتار دوم فواید معنوی ضمیر فصل مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. فصل دوم به ماهیت ضمیر فصل اختصاص یافته است که در گفتار نخست آن، اقوال و ادله هر کدام تبیین شده است و در گفتار دوم هر کدام از اقوال مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

واژگان کلیدی

ضمیر فصل، ماهیت، فایده لفظی، فایده معنوی، اعراب

* طلبه پایه سوم مدرسه شهیدین (ره)



مقدمه

احکام مربوط به ضمیر فصل مانند سایر مباحث نحوی در طی اعصار متمادی مورد توجه و دقت علمای نحو واقع شده و نظرات ارزشمند آنان در این زمینه در کتب گوناگون به رشته تحریر درآمده است. از بین کتب علمای متقدم که به بحث از ضمیر فصل پرداخته‌اند می‌توان به «الکتاب» سیبویه، «المقتضب» مبرد و «الاصول» ابن سراج اشاره کرد. در بین کتبی که بعد از آن‌ها نگاشته شده نیز کتب زیادی از جمله «المفصل» زمخشری، «الانصاف فی مسائل الخلاف» ابن انباری، «شرح التسهیل» ابن مالک، «شرح جمل» ابن عصفور، «شرح الرضی علی الکافیة»، «شرح مفصل» ابن یعیش، «معنی اللیب» ابن هشام، «همع الهوامع» سیوطی، «النحو الوافی» عباس حسن و «معانی النحو» سامرائی به بررسی ضمیر فصل پرداخته‌اند. البته بحث ضمیر فصل در برخی کتب تفسیری-ادبی و اعراب القرآن به مناسبت آیات مختلف مطرح شده است، همانطور که ضمیر فصل با رویکرد بلاغی در کتاب‌هایی مانند «مفتاح العلوم» سکاکی، «تلخیص المفتاح» خطیب قزوینی و «مطول» تفتازانی مورد بررسی قرار گرفته است. در میان تحقیقات متأخر، تحقیق مستقلی در مورد ضمیر فصل صورت نگرفته است.

نحوه نگارش مباحث نحوی و از جمله مباحث مربوط به ضمیر فصل در دوره‌های مختلف به حسب اجمال و تفصیل متفاوت بوده است به گونه‌ای که در کتب قدما مباحث به اختصار و محدود به ابعاد خاصی مطرح شده است در حالی که کتب نحوی متأخرین علاوه بر نقد و بررسی اقوال قدما، فروع متنوع‌تری را متعرض شده‌اند، با این وجود در میان کتب نحوی هیچکدام در بحث ضمیر فصل به صورت کامل به تبیین، تحلیل و بررسی اقوال و ادله هر کدام نپرداخته‌اند. بنابر این در پژوهش حاضر سعی خواهد شد که با جمع‌آوری و تحلیل اقوال و ادله هر کدام و مقایسه آن‌ها با یکدیگر، ابعاد مختلف ماهیت ضمیر فصل و فایده آن مورد توجه قرار گیرد و امید است که این مباحث، زمینه دست‌یابی به نظرات متقن را در این زمینه فراهم آورد.



۱. غرض یا فائده ضمیر فصل

به طور کلی در کتب نحوی و بلاغی و نیز تفسیری - ادبی برای ضمیر فصل، سه فایده ذکر شده است که از این میان یک فایده لفظی و دو فایده معنوی است.

۱-۱. فایده لفظی ضمیر فصل

آمدن ضمیر فصل در جمله نشان می‌دهد آنچه بعد از ضمیر در جمله آمده از آنچه قبل از ضمیر در جمله وجود دارد، تبعیت نمی‌کند و آنچه آمده خبر برای ما قبل است و نه تابع؛ به طور مثال در «زیدٌ هو العالم» اگر ضمیر «هو» آورده نشود، احتمال داده می‌شود که «العالم» صفت برای «زید» باشد و یا این که خبر باشد، حال با آمدن ضمیر «هو» سامع و خواننده مطمئن می‌شود که «العالم» صفت نیست، چون میان «العالم» و «زید»، ضمیر «هو» فاصل شده است و حال آنکه جایز نیست میان تابع و متبوع فاصله واقع شود؛ بنابراین این فایده لفظی ضمیر فصل آن است که میان دو اسم واقع می‌شود و این توهم را که اسم دوم از اسم اول تبعیت دارد، برطرف کرده و نشان می‌دهد که اسم دوم، خبر برای اسم اول است. همه علمای نحو بر این فایده متفقند و حتی اکثر آنان تنها این فائده را برای ضمیر فصل ذکر کرده‌اند. بسیاری از کتب نحوی این فایده را اینگونه بیان کرده‌اند که ضمیر فصل توهم صفت بودن ما بعدش برای ما قبلش را از بین می‌برد و اعلام می‌کند که ما بعدش خبر است و نه صفت؛ و این در حالی است که مواردی وجود دارد که بدون ذکر ضمیر فصل، اسم دوم صلاحیت صفت واقع شدن برای اسم اول را ندارد بلکه توهم این وجود دارد که اسم دوم یکی از توابع غیر از صفت برای اسم اول باشد، مثل «الكلام هو اللفظ المركب...» که اگر «هو» نیاید توهم صفت بودن «اللفظ» برای «الكلام» وجود ندارد اما توهم بدل بودن وجود دارد؛ پس با توجه به این توضیحات، تعبیر «رفع توهم تابع بودن» از تعبیر «رفع توهم صفت بودن» بهتر و اولی است. با این که افرادی مثل ابن هشام این نکته را



گوشزد کرده‌اند در کتب بعد از ابن هشام مانند *همع الهوامع* هم چنان می‌بینیم که تعبیر «رفع توهم صفت بودن»، آمده است^۲ که به نظر می‌رسد دلیل این امر آن است که افق معنایی خیر و صفت یکسان است و اشتباه و توهم بیشتر بین این دو صورت واقع می‌شود بنابراین این علمای نحو بر تعبیر «رفع توهم صفت بودن» بسنده کرده‌اند.^۳

بر اساس این فائده اولاً در اسمی که بعد از ضمیر فصل آمده شرط شده است که همانند اسم قبل از آن، معرفه باشد، چون غرض از ضمیر فصل رفع توهم تابع بودن اسم بعد از ضمیر از اسم قبل از آن است و توهم تابع بودن نیز در صورتی وجود دارد که اسم دوم و اول در تعریف و تنکیر مطابق باشند^۴ و ثانیاً جمهور علمای نحو تقدم ضمیر فصل به همراه خبر مثل «هو القائمُ زيدٌ» را ممتنع دانسته‌اند چون در این حالت به دلیل امتناع مقدم شدن تابع بر متبوع، توهم تابع بودن اسم بعد از ضمیر فصل از بین می‌رود ولی کسائی این امر را بر خلاف جمهور جایز دانسته است.^۵

بنابراین فایده، علمای بصری ضمیر فصل را «فصل» خوانده و علمای کوفی آن را «عماد» نامیده‌اند؛ اما در مورد وجه تسمیه آن به «فصل» باید گفت که علمای نحو، فصل را به دو معنی دانسته‌اند: ۱- فصل به معنای فاصل و جدایی اندازنده^۶ یعنی ضمیر فصل بین دو اسمی که از یکدیگر بی‌نیاز نیستند، فاصله و جدایی می‌اندازد؛ ۲- فصل به معنای بیان: یعنی ضمیر فصل بیان می‌کند که اسم بعد از آن خبر است و نه تابع و به عبارت دیگر ضمیر فصل خبر را بیان می‌کند و نمی‌گذارد که خبر با تابع

۲. سیوطی، *همع الهوامع شرح جمع الجوامع فی النحو*، ج ۱، ص ۱۶۴

۳. عباس حسن، *النحو الوافی*، ج ۱، ص ۲۲۲

۴. البته دلیل وجوب معرفه بودن اسم اول چیز دیگری است که مربوط به این فائده نیست.

۵. ابن مالک، *شرح التسهیل*، ج ۱، ص ۱۶۸ و ۱۶۹؛ سیوطی، *همع الهوامع شرح جمع الجوامع فی*

النحو، ج ۱، ص ۱۶۶

۶. ابن سیده، *المحکم و المحيط الأعظم*، ج ۸، ص ۳۲۹: «الفصل: الحاجزُ بین الشیئین»



اشتباه شود بنابر این چون ضمیر فصل مبین است، «فصل» نامیده شده است یعنی: بیان؛^۷ طبق هر دو معنی، فصل هم می‌تواند مصدر به علاقه اشتقاق باشد و هم می‌تواند مصدر به نیت مبالغه و مجاز عقلی باشد.

و اما علمای کوفی آن را عماد نامیده‌اند چون اگر ضمیر عماد آورده نشود معنای کلام واضح نمی‌شود بنابر این متکلم یک ستون و عمادی را می‌آورد تا بر آن اعتماد کرده و معنای مورد نظر خود را به سامع القاء کند تا دچار اشتباه نشود.^۸ به بیان مرحوم رضی رحمته همانند ستون خانه که سقف را از سقوط حفظ می‌کند، ضمیر فصل نیز ستونی است که اسم بعد از خود را حفظ می‌کند تا از خیر بودن ساقط نشود.^۹ به نظر می‌رسد که تسمیة علمای بصری بهتر از تسمیة علمای کوفی است. به این دلیل که در مواردی مثل «کان زیدٌ هو القائم» ضمیر فصل در جایی آمده که به دلیل تخالف اعراب اسم قبل و بعد از ضمیر فصل، توهم تابع بودن اسم بعد از ضمیر از اسم قبل از آن وجود ندارد، بنابر این تسمیة اهل بصره رجحان دارد چون در این موارد ضمیر فصل، فاصل است اما دیگر رفع توهم تابع بودن نمی‌کند چون توهمی وجود ندارد؛ اما تسمیة اهل کوفه غلط نیست چون در تسمیه، کمترین مناسبتی کفایت می‌کند و لازم نیست جامع افراد و مانع اغیار باشد.

۱-۱-۱. آیا فایده لفظی ضمیر فصل همیشه وجود دارد؟

همان طور که قبلاً اشاره شد در بعضی موارد، ضمیر فصل در جمله آمده در حالی که بدون آن، توهم تابع بودن وجود ندارد و اشتباهی میان خبر و یکی از توابع پیش نمی‌آید، بنابر این از وجود این گونه استعمالات نتیجه می‌گیریم که فایده لفظی ضمیر

۷. ابن عصفور، شرح جمل الزجاجی، ج ۲، ص ۱۶۱

۸. ابن هشام، معنی اللیب، ج ۲، ص ۴۹۶

۹. رضی الدین استر آبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۲، ص ۴۵۶

فصل همیشه برای آن وجود ندارد؛ مواردی که در آنها این فایده بر ضمیر فصل مترتب نیست عبارت‌اند از: هنگامی که اعراب اسم قبل و بعد از ضمیر فصل متفاوت باشد، مانند: کان زیدٌ هو القائم؛ هنگامی که بر سر ضمیر فصل لام بیاید، مانند: إن ظننت زیدا لهو الفاضل؛ و

۲-۱. فایده معنوی ضمیر فصل

به طور کلی برای ضمیر فصل دو فایده و غرض معنوی ذکر کرده‌اند.

۱-۲-۱. تأکید

عده‌ی نه چندان کمی از علمای نحو و نیز عده‌ای از مفسرین این فایده را برای ضمیر فصل ذکر کرده‌اند، از سوی دیگر عده‌ی زیادی از علما به وجود چنین فائده‌ای اشاره‌ای نکرده‌اند؛ البته افرادی مثل ابوحیان و سیوطی وجود این فائده را برای ضمیر فصل به جمهور نسبت داده‌اند.^{۱۰}

در مورد این که ضمیر فصل مفید چه نوع تأکیدی هست، میان علمای نحو، بلاغت و تفسیر دو نظر وجود دارد:

۱- عده‌ای مثل فراء^{۱۱} و مرحوم رضی رحمته الله^{۱۲} و ابن یعیش^{۱۳}: ضمیر فصل مؤکد اسم قبل از خود (مبتدا یا مبتدای فی الاصل) است، ولی از این بین فراء معتقد است که ضمیر فصل زیر مجموعه تأکید اصطلاحی می‌باشد، اما غیر از او همه معتقدند که

۱۰. ابوحیان، *ارتشاف الضرب من لسان العرب*، ج ۲، ص ۹۵۹؛ سیوطی، *معجم الهوامع شرح جمع*

الجوامع فی النحو، ج ۱، ص ۱۶۷

۱۱. نظر فراء در فصل دوم بررسی خواهد شد.

۱۲. رضی الدین استرآبادی، *شرح الرضی علی الکافیة*، ج ۲، ص ۴۵۷ و ۴۵۸

۱۳. ابن یعیش، *شرح المفصل*، ج ۲، ص ۳۳۱



ضمیر فصل با وجود اینکه مؤکد اسم قبل از خود است اما جزء تاکید اصطلاحی (تاکید تبعی) محسوب نمی‌شود و دلیلشان این است که اگر ضمیر فصل اینگونه بود نباید در استعمالاتی مثل «زیدٌ هو القائم» بعد از اسم ظاهر واقع بشود چون ضمیر نمی‌تواند اسم ظاهر را تاکید کند و حال آنکه چنین استعمالی ثابت است (در قرآن و غیر قرآن کریم).^{۱۴}

۲- عده‌ای مثل ابو حیان^{۱۵} و صاحب الطراز^{۱۶} و سامرائی^{۱۷} و برخی محشین معنی: ضمیر فصل مؤکد نسبت میان مبتدا و خبر یا مبتدا و خبر فی الأصل است. به نظر می‌رسد که با توجه به استعمالات قرآنی، ضمیر فصل مؤکد نسبت است، به طور مثال: خداوند متعال در سوره انعام می‌فرماید:

«قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ أَتَيْنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَأَمِرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ.»^{۱۸}

و نیز در سوره آل عمران می‌فرماید:

«وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيْنَا آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ * وَلَا تُوْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَى اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.»^{۱۹}

۱۴. رضی الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۲، ص ۴۵۷

۱۵. ابو حیان، البحر المحيط، ج ۱، ص ۷۴

۱۶. الحسینی العلوی، الطراز، ج ۲، ص ۷۷

۱۷. فاضل صالح السامرائی، معانی النحو، ج ۱، ص ۴۶-۴۹

۱۸. انعام: ۷۱

۱۹. آل عمران: ۷۲ و ۷۳



به نظر می‌رسد که با توجه به این که آیه اول خطاب به مشرکین است و در مورد موازنه ادیان است. اما آیه دوم خطاب به اهل کتاب (یهود) در رد فعالیت‌های خرابکارانه آنان است؛ بنابر این در آیه اول تقدیم هدی الله بر هدی صورت گرفته و هدایت در هدایت خداوند (دین اسلام) حصر شده و علاوه بر همه این‌ها ضمیر فصل برای تاکید این معنی آورده شده است اما در آیه شریفه دوم از این موارد استفاده نشده است و دلیل آن در ظاهر این است که در این آیه اهل کتاب هدایت را چیز دیگری می‌پنداشتند و این آیه در مقام رد آن‌ها و تبیین هدایت حقیقی است فلذا مقام مناسب تاکید زیاد نیست.^{۲۰}

همانطور که ملاحظه می‌شود از تفاوت این دو آیه برداشت می‌شود که ضمیر فصل، نسبت را تاکید می‌کند نه مسند الیه را و معنای آیات با تاکید نسبت توسط ضمیر فصل، سازگار است و البته آیات مشابه دیگری نیز وجود دارد که در یک آیه ضمیر فصل آمده و در آیه دیگری با همان اسلوب و تطابق اکثر کلمات، ضمیر فصل نیامده است.

۱-۲-۱. آیا فایده تاکید همیشه مترتب بر ضمیر فصل است؟

با بررسی کتب نحوی، بلاغی و تفسیری به نظر می‌رسد که تاکید (چه بنا بر قول به تاکید اسم قبل و چه بنا بر قول به تاکید نسبت) فایده ایست که هیچگاه از ضمیر فصل جدا نشده و هیچ کس این فایده را از آن، نفی نکرده است و از آیات قرآنی نیز به دست می‌آید که ضمیر فصل برای تاکید آورده می‌شود و سیبویه نیز تصریح دارد که ضمیر فصل را متکلم برای تاکید می‌آورد.^{۲۱}

با توجه به این که ضمیر فصل مفید تاکید است، برخی از اهل کوفه آن را «دعامه»

۲۰. فاضل صالح السامرائی، معانی النحو، ج ۱، ص ۴۷ و ۴۸

۲۱. سیبویه، الكتاب، ج ۱، ص ۴۶۱



نامیده‌اند چون کلام به وسیله آن تقویت و تاکید می‌شود.^{۲۲}

۲-۲-۱. حصر و اختصاص

مراد از این که ضمیر فصل، حصر را می‌رساند این است که در مثل «زیدٌ هو أفضل من عمرو» ضمیر فصل بر این دلالت می‌کند که «با فضیلت تر بودن» زید نسبت به عمرو، منحصر در زید است و فقط زید افضل از عمرو است؛ بنابراین ضمیر فصل مفید حصر مسند بر مسند الیه (فی الحال یا فی الاصل) است و دلالت می‌کند بر این که مسند اختصاص به مسندالیه دارد و نه چیز دیگر.

از میان علمای نحو فقط سهیلی به این فایده برای ضمیر فصل اشاره کرده است^{۲۳} و پس از او نیز زمخشری ذیل آیه «و اولئک هم المفلحون» علاوه بر دو فایده قبلی، این فایده را نیز برای ضمیر ذکر کرده است^{۲۴} اما اکثر علمای بلاغت بالعکس فقط این فایده را برای ضمیر فصل ذکر کرده‌اند.

از اینکه اکثر علمای نحو این فایده را برای ضمیر فصل ذکر نکرده‌اند، نمی‌توان نتیجه گرفت که قائل به این فایده برای آن نیستند و از سوی دیگر تا آنجا که نتایج تحقیق نشان می‌دهد کسی که افاده حصر را به طور کلی از ضمیر فصل نفی کرده باشد پیدا نشده است، پس به نظر می‌رسد که اجمالا اصل افاده حصر برای ضمیر فصل ثابت است، اما در ادامه به این بحث می‌پردازیم که آیا ضمیر فصل به طور دائمی دارای فایده حصر است؟

۲۲. ابن هشام، مغنی اللیب، ج ۲، ص ۴۹۶

۲۳. سیوطی، همع الهوامع شرح جمع الجوامع فی النحو، ج ۱، ص ۱۶۷

۲۴. زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۱، ص ۴۶



۱-۲-۲-۱. آیا ضمیر فصل به طور دائمی دارای فایده حصر است؟

در مورد اینکه آیا ضمیر فصل همیشه حصر را می‌رساند یا نه، دو قول عمده وجود دارد:

۱- ضمیر فصل همیشه حصر را می‌رساند و این فایده از آن جدا نمی‌شود. قائلین به این قول عده‌ای از علمای علم بلاغت و علم اصول مثل شهید ثانی (ره)^{۲۵} و صاحب هدایة المسترشدين^{۲۶} هستند. البته تا جایی که تحقیق نشان می‌دهد از میان علمای بلاغت، کسی به طور صریح به این قول اشاره نکرده است بلکه تنها افرادی مثل سکاکی^{۲۷} و خطیب قزوینی^{۲۸} و صاحب الطراز^{۲۹} گفته بودند که ضمیر فصل دلالت بر اختصاص دارد یا اینکه تنها در یک جمله گفته بودند که ضمیر فصل مفید اختصاص مسند به مسندالیه و حصر مسند بر مسندالیه است اما دیگر این فایده را بر استعمالات ضمیر فصل تطبیق نکرده و به ذکر چند مثال (و بعضاً بدون ارائه دلیل) اکتفا کرده بودند، اما در میان علمای اصول که ضمیر فصل را به عنوان یکی از ادوات حصر ذکر کرده بودند، برخی تنها با اشاره اجمالی گذر کرده‌اند و برخی نیز افاده حصر را به صورت دائمی برای ضمیر فصل اثبات کرده‌اند.

ادله قائلین به این قول: نقل، استعمال، تبادر عرفی و فهم تاکید از ضمیر فصل در جایی که حصر در کلام بدون ضمیر فصل وجود داشته باشد و نیز این که بدون ذکر آن، تکذیب آن مطلب درست است و با ذکر ضمیر فصل تکذیب و نیز استفهام از آن مطلب قبیح است، دلالت می‌کنند بر اینکه ضمیر فصل مفید حصر است و آنجایی هم

۲۵. شهید ثانی، تمهید القواعد، ص ۳۴۲ و ۳۴۳

۲۶. اصفهانی نجفی، هدایة المسترشدين، ج ۲، ص ۵۷۷ و ۵۷۸

۲۷. سکاکی، مفتاح العلوم، ص ۲۸۶

۲۸. خطیب قزوینی، الإیضاح فی علوم البلاغة، ص ۵۴

۲۹. الحسینی العلوی، الطراز، ج ۲، ص ۷۷



که حصر بدون ضمیر فصل حاصل است، مشکلی ندارد که ضمیر فصل مفید حصر باشد و حصر موجود را تاکید کند.^{۳۰}

۲. قول به تفصیل: ضمیر فصل در برخی موارد مفید حصر است و در برخی موارد، حصر موجود در کلام را تاکید می‌کند. برخی علمای بلاغت مثل تفتازانی^{۳۱} و برخی علمای اصول قائل به این قول هستند. این عده معتقدند که ضمیر فصل گاهی اوقات مفید حصر مسند بر مسند الیه است، مانند «زیدٌ هو افضلٌ من عمرو»، و گاهی اوقات برای مجرد تاکید است که در دو موضع است، یکی در جایی که در کلام چیزی وجود دارد که مفید قصر مسند بر مسند الیه است مثل «إن الله هو الرزاق»^{۳۲} و دیگری در جایی است که در کلام چیزی وجود دارد که مفید حصر مسند الیه بر مسند است مثل «الکرمٌ هو التقوی»^{۳۳}؛ در این دو مورد ضمیر فصل مفید حصر نیست بلکه حصر موجود را تاکید می‌کند.

ادله قائلین به این قول: دلیلی ندارد در این حالت که عامل مفید حصر در کلام وجود دارد دوباره بر حصر کلام بیافزاییم زیرا یک حصر، تشکیک یا تشریح متوهم در ذهن مخاطبین را از بین می‌برد. به عبارتی وقتی مخاطبین شک در اسناد دارند یا منکر مطلب هستند، یک حصر کافی است و باید تاکیدات موجود در کلام را افزود.

از عبارت مرحوم رضی رحمته به نظر می‌رسد که ایشان ضمیر فصل را مفید حصر نمی‌دانند چون ایشان حصری را که در کلام وجود دارد مناسب این می‌دانند که ضمیر فصل، مسند الیه را تاکید کند و با وجود بحث از حصر، اشاره‌ای به افاده حصر توسط

۳۰. الحسینی العلوی، الطراز، ج ۲، ص ۷۷

۳۱. تفتازانی، کتاب المطول، ص ۱۰۵ و ۱۰۶

۳۲. ذاریات: ۵۸؛ در این آیه «ال» در «الرزاق» مفید حصر مسند بر مسند الیه است.

۳۳. «ال» جنس بر سر «کرم» مفید حصر مسند الیه بر مسند است.



ضمیر فصل ندارند و آن را تنها مفید تاکید در کلام می‌دانند.^{۳۴}

به نظر می‌رسد که نمی‌توانیم ضمیر فصل را همیشه مفید حصر بدانیم چون اگر به طور مثال در جمله «الکرم هو التقوی» دقت کنیم می‌بینیم که مراد متکلم این است که کرم فقط تقوی است (لیس الکرم الا التقوی) و کرم غیر از تقوی نیست و مرادش قطعا این نیست که تقوی فقط کرم است و تقوی اختصاص به کرم دارد و لا غیر، بنابراین این کلام مفید حصر مسند الیه بر مسند است و نه حصر مسند بر مسند الیه، ولی از سوی دیگر نیز کسی قایل نشده که ضمیر فصل مفید حصر مسند الیه بر مسند است و استعمالات قرآنی نیز مؤید این مطلب است. بنابر این در این گونه مثال‌ها ضمیر فصل مفید حصر نیست و تنها برای تاکید آمده است؛ تاکید تنها فایده‌ای است که ضمیر فصل از آن جدایی ندارد. اگر قایل شویم که ضمیر فصل، نسبت را تاکید می‌کند، در اینگونه مثال‌ها ضمیر فصل نسبت میان مسند الیه و مسند را تاکید می‌کند و در نتیجه حصر موجود هم مورد تاکید قرار می‌گیرد؛ پس به نظر می‌رسد که ضمیر فصل مفید تاکید هست مگر در مواضعی همانند مثال مذکور و نیز در موارد دیگر که قرینه بر خلاف داریم که در آن‌ها ضمیر فصل نمی‌تواند مفید حصر باشد.

۲. ماهیت ضمیر فصل

۲-۱. آراء و اقوال علمای نحو درباره ماهیت ضمیر فصل

در مورد ماهیت ضمیر فصل به طور کلی چهار قول و نظریه وجود دارد که از بین آن‌ها، سه نظریه دلالت بر اسم بودن ضمیر فصل و یک نظریه نیز بر حرف بودن ضمیر فصل دلالت دارد. اگر از این جهت که ضمیر فصل محلی از اعراب دارد یا نه، اقوال را دسته بندی کنیم به دو قول عمده می‌رسیم:

۳۴. رضی الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۲، ص ۴۵۸



۱-۱-۲. قول اهل بصره

ضمیر فصل محلی از اعراب ندارد. در میان اهل بصره در مورد اسم بودن یا حرف بودن ضمیر فصل اختلاف شده است.

۱- اکثر اهل بصره، مرحوم رضی رحمته و ابن عصفور: ضمیر فصل حرف است.

دلیل ایشان آن است که ضمیر فصل بین دو اسم واقع می‌شود تا توهم تابع بودن را از اسم دوم نفی کند و این یعنی ضمیر فصل در غیر خودش ایجاد معنا می‌کند و ایجاد معنا در غیر همان معنای حرف بودن است، پس ضمیر فصل دارای معنای حرفی است بنابراین ضمیر فصل حرف است و به تعبیر مرحوم رضی رحمته لباس اسم از او جدا شده و تبدیل به حرف شده است.

اشکال: اگر ضمیر فصل حرف است پس چگونه با تغییر اسم قبل از آن در عدد، جنس، خطاب و غیبت، ضمیر فصل هم تغییر پیدا می‌کند و تصرف دارد و حال آنکه حروف غیر متصرفند؟

جواب: اولاً ضمیر فصل همیشه با صیغه ضمیر مرفوع منفصل کاربرد دارد و با تغییر ما بعد و ما قبلش از حیث اعراب تغییر پیدا نمی‌کند اما یک تصرف در آن باقیمانده است و آن هم تغییر به اعتبار ماقبلش از جهت عدد، جنس، خطاب و غیبت است که آن نیز به دلیل عدم اصالتش در حرف بودن است. ثانیاً نظیر ضمیر فصل در این تصرف، کاف خطاب است که بالاتفاق حرف است و با این حال به اعتبار مخاطب تغییر و تصرف پیدا می‌کند، پس تصرف ضمیر فصل با حرف بودن تعارضی ندارد. ۳۵

اشکال: برخی اسامی همانند اسم استفهام و اسم شرط، در غیر خود ایجاد معنی می‌کنند و با این حال بر اسم بودن باقی‌اند، چرا ضمیر فصل نیز مانند این گونه اسامی



نباشد؟

جواب: فرق بین اسامی مذکور و ضمیر فصل این است که اسامی مذکور غیر از دلالت بر یک معنای مستقل، بر یک معنای غیر مستقل نیز دلالت می‌کنند (در غیر خود، ایجاد معنی می‌کنند) پس اسم باقی می‌ماند، اما ضمیر فصل فقط بر معنایی در غیر خود دلالت دارد (در غیر خود، ایجاد معنی می‌کنند) و حرف نیز لفظی است که فقط دلالت بر معنایی در غیر خود کند (فقط دلالت بر معنایی غیر مستقل کند).^{۳۶}

سؤال: اگر بنابر این قول، ضمیر فصل حرف است، چرا ضمیر بر آن اطلاق می‌شود و حال آنکه ضمیر اسم است؟

جواب: با توجه به اینکه در کاربرد ظاهری، ضمیر فصل به صورت صیغه ضمیر مرفوع منفصل استفاده می‌شود و این صیغه در علم صرف و نحو مشهور به ضمیر است، مجازا به آن ضمیر گفته می‌شود.

در میان متأخرین ابن عصفور^{۳۷}، مرحوم رضی^{۳۸}، ابن هشام، عباس حسن^{۳۹} و عده زیادی قائل به حرف بودن ضمیر فصل می‌باشند؛ البته ابن هشام در بحث اختصاصی ضمیر فصل که در باب رابع دارد، اظهار نظری در مورد ماهیت ضمیر فصل نکرده و تنها به بیان اقوال پرداخته است^{۴۰}، اما در ذیل بحث از «هو» تصریح دارد که ضمیر فصل طبق نظر او حرف است اما هیچ دلیلی برای این قول و نیز دلیلی در رد اقوال دیگر ذکر نکرده است.^{۴۱}

۳۶. رضی الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۲، ص ۴۶۱

۳۷. ابن عصفور، شرح جمل الزجاجی، ج ۲، ص ۱۶۱ و ۱۶۲

۳۸. رضی الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۲، ص ۴۶۱

۳۹. عباس حسن، النحو الوافی، ج ۱، ص ۲۲۴

۴۰. ابن هشام، مغنی اللیب، ج ۲، ص ۴۹۶ و ۴۹۷

۴۱. همان



۲- خلیل، سیبویه، ابن سراج، مبرد و ابن مالک: ضمیر فصل اسم است اما محلی از اعراب ندارد. ۴۲

عده‌ای از متاخرین از جمله ابن هشام^{۴۳} نظائری برای اسمی که محل از اعراب ندارد ذکر کرده‌اند که عبارت‌اند از:

اسم فعل: بنا بر نظر عدهٔ زیادی از علمای نحو اسم فعل، اسمی است که محلی از اعراب ندارد. ۴۴

ال موصوله: بنا بر نظر عده‌ای ال موصوله اسمی است که محلی از اعراب ندارد. ۴۵

۴۲. ابن مالک، شرح التسهیل، ج ۱، ص ۱۶۸ و ۱۶۹؛ مبرد، المقتضب، ج ۴، ص ۳۹۰؛ ابن سراج، الأصول فی النحو، ج ۱، ص ۵۰۵؛ ابن بعیش، شرح المفصل، ج ۲، ص ۳۳۳؛ ابن هشام، مغنی اللیب، ج ۲، ص ۴۹۷؛ سیوطی، همع الهوامع شرح جمع الجوامع فی النحو، ج ۱، ص ۱۶۴

۴۳. ابن هشام، مغنی اللیب، ج ۲، ص ۴۹۷

۴۴. در مورد محل اعرابی اسم فعل سه نظر مشهور وجود دارد:

- ۱- بسیاری از نحویین از جمله اخفش: محلی از اعراب ندارد؛
 - ۲- مازنی و عده‌ای: محل نصبی دارد و مفعول مطلق برای فعل محذوف است؛
 - ۳- عده‌ای از نحویین: مبتدا و محلا مرفوع است و معمول مرفوع اسم فعل آن را از خبر بی نیاز می‌کند (از سیبویه و فارسی هر دو قول اول و قول دوم نقل شده است. صبان، حاشیه الصبان علی شرح الأشمونی علی ألفیه ابن مالک، ج ۳، ص ۳۰۴.
۴۵. در مورد ال در مثل «رأیت الضارب» ۴ قول وجود دارد:

۱- جمهور: ال موصول اسمی است به دلیل عود ضمیر به آن و عمل کردن اسم فاعل بعدش و نیز دخول آن بر سر فعل، و به دلیل شباهت به ال حرفیه (حرف تعریف) رد اعراب می‌کند و خودش محل اعرابی ندارد؛

۲- اخفش: ال بر سر اسم فاعل و اسم مفعول ال حرف تعریف است و ال موصوله جز در موارد خیلی کم (بر سر جمله اسمیه و فعل مضارع و ظرف) نداریم و در مواردی هم که جمهور گفته‌اند ضمیر به آن عود کرده است، ضمیر به موصوف محذوف عود کرده است نه ال.

۳- مازنی: ال موصول حرفی است؛



ادله قائلین به اسم بودن ضمیر فصل و نداشتن محل اعراب: خود خلیل و سیبویه دلیل صریحی برای اسم بودن ضمیر فصل و نداشتن محل اعراب ذکر نکرده‌اند اما متأخرینی مثل ابن مالک در شرح کافیه و مرحوم رضی رحمته الله علیه و سیوطی در *معجم الهوامع* به عنوان دلیل آورده‌اند که ضمیر فصل میان دو اسم واقع می‌شود تا توهم تابع بودن را از اسم بعد از ضمیر نفی کند و نشان دهد که اسم بعدی، خبر برای اسم قبل می‌باشد که معنایش این است که ضمیر فصل در غیر خود معنایی ساخته است و افاده معنا در غیر، معنای حرفی است، پس ضمیر فصل در افاده معنی در غیر شبیه حرف است بنابر این مثل حرف محلی از اعراب ندارد.

ابن مالک هم در شرح کافیه و هم در شرح تسهیل یک مؤید برای این که ضمیر فصل محل از اعراب ندارد و اسم است آورده و گفته: اگر ضمیر فصل محلی از اعراب داشت در مثل آیه شریفه «إِنْ تَرَنْ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا»^{۴۶} آمدن واژه «ایای» در آیه اولی از آمدن واژه «أنا» بود و هم چنین در آیه شریفه «تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هَوًّا خَيْرًا»^{۴۷} آمدن واژه «ایاه» اولی از آمدن واژه «هو» بود.^{۴۸}

ابن مالک در شرح کافیه خود مایل به حرف بودن ضمیر فصل است و چنین تعبیری دارد:

«و إذا لم يكن له موضع من الإعراب، فالحكم عليه بالحرفية غير مستبعد»^{۴۹}

۴- زمخشری: از زمخشری نقل شده که می‌گوید ال در مثال، ال موصوله هست اما متقطع از الذی است و موصول جدیدی نیست. رضی الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۳، ص ۱۱ - ۱۳؛ حسن بن قاسم مرادی، الجنی الدانی، ص ۲۰۲؛ فاضل صالح السامرائی، معانی النحو، ج ۱، ص ۱۱۷ - ۱۱۹

۴۶. کهف: ۳۹

۴۷. مزمل: ۲۰

۴۸. ابن مالک، شرح الکافیة الشافیة، ج ۱، ص ۱۰۰؛ همان، شرح التسهیل، ج ۱، ص ۱۶۹

۴۹. همان، شرح الکافیة الشافیة، ج ۱، ص ۱۰۰



همانطور که گذشت سیبویه و خلیل برای قول خود دلیلی نیاورده‌اند اما تشبیهی انجام داده‌اند که ذکر آن خالی از فائده نیست و آن تشبیه این است که ضمیر فصل مانند «ما» زائده (غیر کافه) است که در کلمه بعد از خود تغییری ایجاد نمی‌کند.^{۵۰} نکته بسیار مهم: اگر به ظاهر ادله این دو قول نگاه کنیم ممکن است بگوییم که این دو قول هر دو به یک چیز استناد کرده‌اند و هر دو از دلیل واحد دو چیز نتیجه می‌گیرند، اما اگر در کلام آن‌ها دقت کنیم به این نکته پی خواهیم برد که قائلین به حرف بودن ضمیر فصل معتقدند که ضمیر فصل هیچ معنای مستقلی ندارد و مانند سایر حروف برای مجرد ربط است و به خاطر این است که حرف است و محلی از اعراب ندارد؛ اما قائلین به اسم بودن ضمیر فصل و نداشتن محل اعراب، معتقدند که ضمیر فصل دارای معنایی مستقل هست ولی معنای مستقلش همیشه در خدمت غیر می‌باشد پس در اینکه در خدمت غیر است شبیه به حرف می‌باشد در نتیجه محلی از اعراب ندارد.

۲-۱-۲. قول کوفیون

ضمیر فصل دارای محل اعراب و اسم است؛ اما در میان اهل کوفه در مورد این که محل اعراب ضمیر فصل چیست اختلاف وجود دارد:

۱- فراء و ابن حاجب: محل اعراب ضمیر فصل همان محل اعراب اسم قبل از ضمیر است؛ مثلاً ضمیر «هو» در «إنّ زیداً هو القائم» محلاً منصوب و در «کان زیداً هو القائم» محلاً مرفوع است.^{۵۱}

ادله فراء و ابن حاجب: اولاً ضمیر فصل اسم است چون یک ضمیر است و ضمیر

۵۰. سیبویه، کتاب، ج ۱، ص ۴۶۳ و ص ۴۶۵

۵۱. ابن انباری، الإنصاف فی مسائل الخلاف بین النحو البصریین و الکوفیین، ج ۲، ص ۵۷۹؛ ابن

حاجب، الإيضاح فی شرح المفصل، ج ۱، ص ۴۴۸



نیز در غیر از موارد کاربرد به عنوان ضمیر فصل، اسمی است که محلی از اعراب دارد (و الشیء عند الشک یحمل علی الاغلب) بنابر این ضمیر فصل بر قیاس باب ضمائر جاری می‌شود و اسمی است که محل از اعراب دارد.^{۵۲} ثانیاً محل اعراب ضمیر فصل، محل اعراب اسم قبل از ضمیر است، زیرا ضمیر فصل اسم قبل از خود را تأکید می‌کند. پس نازل منزله «نفس» در تأکید معنوی می‌شود و مانند آن از اسم قبل از خود در اعراب تبعیت می‌کند و همانطور که در «جائنی زیداً نفسه»، اعراب «نفس» تابع اعراب زید است، در «زیداً هو العاقل» نیز اعراب «هو» تابع اعراب «زید» است.^{۵۳} در مورد نظر فراء باید به این نکته دقت کرد که فراء معتقد است که غرض از کاربرد ضمیر فصل این است که مسند الیه را مورد تأکید قرار دهد نه نسبت را. از نظر فراء و ابن حاجب و دلیلی که نقل کرده‌اند، به دست می‌آید که ایندو عالم، ضمیر فصل را مانند «نفس» جزء ادوات تأکید معنوی می‌دانند و در نتیجه محل اعراب آن را همان محل اعراب ما قبلش می‌دانند.

۲- کسائی: محل اعراب ضمیر فصل، همان محل اعراب اسم بعد از ضمیر است؛ مثلاً محل ضمیر «هو» در «إن زیداً هو القائم» محلاً مرفوع و در «کان زیداً هو القائم» محلاً منصوب است.^{۵۴}

دلیل کسائی: محل اعراب ضمیر فصل، همان محل اعراب اسم بعد از ضمیر است چون ضمیر فصل به همراه اسم بعدش مانند یک شیء واحد قرار داده شده است (مثل الف و لام که به همراه مدخولش همانند یک شیء واحدند)^{۵۵} بنابر این در مثل «انک

۵۲. ابن حاجب، الإيضاح فی شرح المفصل، ج ۱، ص ۴۴۸

۵۳. ابن انباری، الإنصاف فی مسائل الخلاف بین النحو البصریین و الکوفیین، ج ۲، ص ۵۷۹

۵۴. همان؛ ابن مالک، شرح الکافیة الشافیة، ج ۱، ص ۱۰۰؛ رضی الدین استر آبادی، شرح الرضی

علی الکافیة، ج ۲، ص ۶۶۳

۵۵. ابن سراج، الأصول فی النحو، ج ۱، ص ۵۰۵



لأنّ الحلیم» لام ابتداء بر سر آن داخل شده است؛ از سوی دیگر آن کلمه‌ای که به همراه کلمه بعد از خود همانند یک شیء واحد باشد در اعراب هم همانند آن کلمه بعد از خود است؛ در نتیجه محل اعراب ضمیر فصل همان محل اعراب اسم بعد از ضمیر است.^{۵۶}

درباره دلیل کسائی برای اصل اسم بودن ضمیر فصل، هیچ مطلبی در طول تحقیق در کتب نحوی یافت نشده است اما به نظر می‌آید که دلیل، همان مطلبی بود که در قسمت ادله قول فراء ذکر شد و آن عبارت بود از جاری شدن ضمیر فصل بر قیاس سایر ضمائر که اسم بوده و محلی از اعراب دارند.

نتیجه قول فراء و کسائی در مورد محل اعراب ضمیر فصل در مثل «زیداً هو القائم» تفاوتی نمی‌کند، اما در مثل «إنّ زیداً هو القائم» طبق قول فراء، «هو» محلاً منصوب و طبق قول کسائی محلاً مرفوع است و عکس این مطلب در مثل «کان زیداً هو القائم» وجود دارد.

۳-۱-۲. چند نکته

۱- به نظر می‌رسد دلیل اختلاف در مورد ماهیت و محل اعراب ضمیر فصل این باشد که از طرفی ضمیر فصل به صیغه ضمیر است و ضمیر هم مبنی است و اعراب را بر خود ظاهر نمی‌کند و از طرف دیگر با ایجاد معنی در غیر خود، شبیه حرف می‌باشد.

۲- در جواب این سؤال که آیا ضمیر فصل عنوان اعراب مستقلی است یا نه؟ باید گفت: طبق نظر اهل بصره که برای ضمیر فصل محلی از اعراب قائل نیستند طبعاً عنوان اعرابی ندارد و در اصطلاح به آن ضمیر فصل گفته می‌شود؛ طبق نظر فراء نیز

۵۶. ابن انباری، الإنصاف فی مسائل الخلاف بین النحو البصریین و الکوفیین، ج ۲، ص ۵۷۹؛ رضی

الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۲، ص ۴۶۳

همان گونه که قبلاً گذشت ضمیر فصل زیر مجموعه باب تأکید قرار می‌گیرد و از توابع محسوب می‌شود؛ فقط طبق نظر کسائی ضمیر فصل اسمی است که دارای محل اعراب بوده و در عرض سایر عناوین اعراب نحوی، عنوانی مستقل است.

۳- همان طور که قبلاً اشاره شد قول به اسم یا حرف بودن ضمیر فصل، مبتنی بر این است که ضمیر فصل را دارای معنای مستقل بدانیم یا ندانیم و اگر به این نتیجه رسیدیم که عرب از ضمیر فصل معنای مستقل می‌فهمد، اسم است اما در غیر این صورت ضمیر فصل حرف می‌باشد که در گفتار دوم بیشتر به این مطلب خواهیم پرداخت.

۲-۲. بررسی ادله اقوال در مورد ماهیت ضمیر فصل

ابتدا به بررسی نظرات علمای کوفه می‌پردازیم.

۱- قول فراء: فراء قائل بود که ضمیر فصل اسم است و محل اعرایش همان محل اعراب اسم سابق است و دلیلش هم آن است که ضمیر فصل، بر اسم قبل از خود تأکید می‌کند پس نازل منزله «نفسه» می‌شود.

اشکال: ضمیر فصل در استعمالاتش بعد از اسم ظاهر واقع می‌شود مثل «زیدٌ هو القائم» و نیز بر سر آن در مثل «إن كان زیدٌ لهو الظریف» لام ابتدا می‌آید و عرب همیشه بعد از آن را نصب می‌دهد اما هیچگاه اسم ظاهر را به وسیله ضمیر تأکید نمی‌کند و نیز لام ابتدا بر سر تأکید اسم داخل نمی‌کند، بنابر این محل اعراب ضمیر فصل نمی‌تواند همان محل اعراب اسم قبل از ضمیر باشد.^{۵۷} ضمن اینکه اگر ضمیر فصل اسم قبل از خود را تأکید می‌کرد باید مثل «مررتُ بزیدٍ هو نفسه» جائز می‌بود و حال آنکه این استعمال در عرب مستکبره است چون اینجا از موضعی نیست که عرب

۵۷. رضی الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۲، ص ۴۶۲؛ ابن انباری، الإنصاف فی مسائل

الخلافاً بین النحوالبصریین والکوفیین، ج ۲، ص ۵۷۹ و ۵۸۰



ضمیر فصل را استعمال می‌کند.^{۵۸}

۲- قول کسائی: کسائی قائل به این بود که ضمیر فصل اسم است و محل اعرابش همان محل اعراب اسم بعد از ضمیر می‌باشد چون ضمیر فصل با اسم بعدش مانند یک شیء واحدند.

اشکال: اولاً در کلام عرب هیچ اسمی وجود ندارد که در اعراب، از اسم بعدش تبعیت کند^{۵۹}؛ ثانیاً ضمیر فصل برای این آورده می‌شود که نشان دهد اسم بعدش برای اسم قبلش خبر است و تابع نیست، پس معلوم می‌شود که ایندو دو شیء‌اند و نه یک شیء؛ بنابراین این نمی‌توان قائل شد که ضمیر فصل در اعراب از اسم بعدش تبعیت می‌کند.

با رد این دو قول، این نظریه که ضمیر فصل محلی از اعراب داشته باشد منتفی می‌شود و مسأله منحصر به اسم یا حرف بودن ضمیر فصل می‌شود که ما ابتدا هر دو قول را با بیان دلیل هر یک به صورت اجمالی مطرح کرده و سپس به نقد آنها می‌پردازیم.

۳- قول خلیل، سیبویه، مبرد و ابن مالک: این عده عقیده داشتند که ضمیر فصل اسمی است که محلی از اعراب ندارد؛ اما اینکه محلی از اعراب ندارد به این دلیل است که با توجه به فایده لفظی آن، ضمیر فصل، مفید معنی در غیر است و این همان معنای حرفی است بنابراین این شباهتش به حرف زیاد است و مانند حرف، محلی از اعراب ندارد اما حرف نیست چون خودش دارای معنای مستقل است.

۴- قول اکثر علمای بصره: این عده معتقد بودند که ضمیر فصل، حرف است چون فقط برای افاده معنی در غیر آورده می‌شود و این همان معنای حرفی است بنابراین این حرف است.

۵۸. سیبویه، کتاب، ج ۱، ص ۴۶۲؛ ابن مالک، شرح التسهیل، ج ۱، ص ۱۶۹

۵۹. رضی الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۲، ص ۴۶۳



با بررسی دلایل دو قول فوق به این نتیجه می‌رسیم که محط اصلی اختلاف ایندو آن است که آیا ضمیر فصل دارای معنای مستقل هست یا نه که اگر دارای معنای مستقل باشد اسم و اگر نباشد حرف است بنابر این باید برای استنتاج صحیح، ضمیر فصل را از حیث دارا بودن معنای مستقل یا دارا نبودن آن بررسی کنیم.

به نظر می‌رسد که در استعمالات ضمیر فصل، هر دو وجه محتمل می‌باشد. به عبارتی هم می‌توان ضمیر فصل را دارای معنای مستقل دانست و هم آن را به دور از معنای مستقل به حساب آورد. اما با توجه به اینکه ضمیر فصل، یک ضمیر است و ضمیر نیز نوعی اسم و دارای معنای مستقل می‌باشد، قول به اسم بودن ضمیر فصل، رجحان دارد چون در این صورت، ضمیر فصل از اسم بودن و دلالت بر معنای مستقل که در ضمائر از اصول هستند، دور نمی‌شود. از سوی دیگر دلیلی وجود ندارد که ضمیر فصل را از تحت اصل در ضمائر خارج کرده و قائل به حرف بودن آن شویم. قول به اسم بودن ضمیر فصل، همان گونه که قبلاً اشاره شد منافاتی با این که مفید معنی در غیر باشد ندارد چون افاده معنای در غیر به این صورت است که ضمیر فصل، در عین حال که دارای معنای مستقل است، این معنای مستقل همیشه در خدمت غیر باشد. اثر افاده معنی در غیر به شکل نداشتن محل اعراب در ضمیر فصل نمایان می‌شود.

۳. نکته پایانی

نکته پایانی این که اگر معتقد شویم ضمیر فصل، مسند الیه را مورد تأکید قرار می‌دهد و بگوییم که جملات «زیدٌ هو القائم» و «زیدٌ نفسُه القائم» به یک معنی هستند (نه از لحاظ صنعت)، به این معنا خواهد بود که ضمیر فصل دارای معنایی مستقل است (همانطور که «نفسه» این چنین بود) بنابر این دیگر نمی‌توانیم قائل به حرف بودن ضمیر فصل شویم چون حرف بودن ضمیر فصل مساوی است با این که دارای

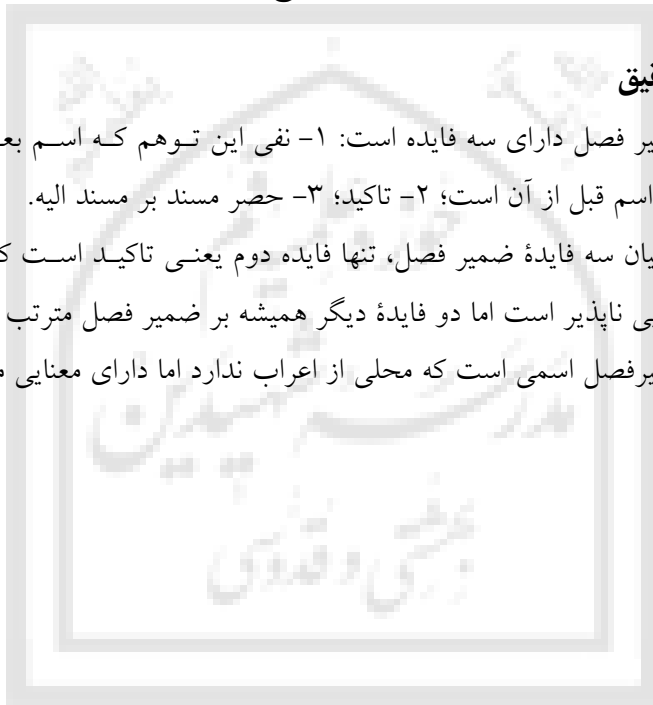


معنای مستقل نباشد.

طرح نکته فوق به جهت یادآوری کلام مرحوم رضی علیه السلام است که از طرفی معتقد بود ضمیر فصل، مسند الیه را تأکید می‌کند و جملات «زیدٌ هو القائم» و «زیدٌ نفسُه القائم» نیز به یک معنی هستند^{۶۰} اما از طرف دیگر قائل به حرف بودن ضمیر فصل بود^{۶۱} که همان گونه که گذشت این نظر صحیح به نظر نمی‌رسد.

نتایج تحقیق

۱. ضمیر فصل دارای سه فایده است: ۱- نفی این توهم که اسم بعد از ضمیر فصل تابع اسم قبل از آن است؛ ۲- تأکید؛ ۳- حصر مسند بر مسند الیه.
۲. از میان سه فایده ضمیر فصل، تنها فایده دوم یعنی تأکید است که از ضمیر فصل جدایی ناپذیر است اما دو فایده دیگر همیشه بر ضمیر فصل مترتب نمی‌شوند.
۳. ضمیر فصل اسمی است که محلی از اعراب ندارد اما دارای معنایی مستقل است.



۶۰. رضی الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۲، ص ۴۵۷ و ۴۵۸

۶۱. همان، ص ۴۶۱

فهرست منابع

١. قرآن کریم
٢. ابن انباری، عبد الرحمن بن محمد، *الإنصاف فی مسائل الخلاف بین النحو البصریین و الکوفیین*، ٢ جلد، بیروت، المكتبة العصرية، چاپ اول، [بی تا].
٣. ابن حاجب، عثمان بن عمر، *الإيضاح فی شرح المفصل*، ٢ جلد، دمشق، دار سعدالدين، چاپ اول، [بی تا].
٤. ابن سراج، محمد بن سری، *الأصول فی النحو*، ٢ جلد، قاهره، المكتبة الثقافة الدينية، چاپ اول، [بی تا].
٥. ابن سیده، علی بن اسماعیل، *المحكم و المحيط الأعظم*، بیروت، چاپ اول، ١٤٢١ هـ.ق.
٦. ابن عصفور، علی بن مومن، *شرح جمل الزجاجی*، ٣ جلد، بیروت، دار الکتب العلمية، چاپ اول، [بی تا].
٧. ابن مالک، جمال الدین ابی عبدالله، *شرح التسهيل*، ٤ جلد، [بی جا]، هجر للطباعة و النشر، چاپ اول، ١٤١٠ هـ.ق.
٨. ابن مالک، محمد بن عبد الله، *شرح الکافية الشافية*، ٢ جلد، بیروت، دار الکتب العلمية، چاپ اول، [بی تا].
٩. ابن هشام، عبد الله بن یوسف، *مغنی اللیب*، ٢ جلد، قم، کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، چاپ ٤، [بی تا].
١٠. ابو حیان، محمد بن یوسف، *ارتشاف الضرب من لسان العرب*، ٥ جلد، قاهره، مكتبة الخانجی، چاپ اول، ١٤١٨ ق.
١١. ابو حیان، محمد بن یوسف، *البحر المحيط*، ١١ جلد، بیروت، دار الفکر، چاپ اول، [بی تا].

۱۲. اصفهانی نجفی، محمد تقی بن عبدالرحیم، *هدایة المسترشدين* (چاپ جدید)، قم، چاپ دوم، ۱۴۲۹ ق.
۱۳. تفتازانی، مسعود بن عمر، *کتاب المطول و بهامشه حاشیة السید میرشریف*، اجلد، قم، مکتبة الداوری، چاپ ۴، [بی تا].
۱۴. حسن، عباس، *النحو الوافی مع ربطه بالأسالیب الرفیعة و الحیاة اللغویة المتجددة*، ۴جلد، تهران، ناصر خسرو، چاپ ۲، ۱۳۶۷ ه.ش.
۱۵. الحسینی العلوی، یحیی بن حمزة، *الطراز لأسرار البلاغة و علوم حقائق الإعجاز*، ۳جلد، بیروت، المکتبة العصریة، چاپ اول، ۱۴۲۳ ق.
۱۶. خطیب قزوینی، محمد بن عبد الرحمن، *الإیضاح فی علوم البلاغة، المعانی و البیان و البدیع*، ۱جلد، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ ۲، [بی تا].
۱۷. رضی الدین استرآبادی، محمد بن حسن، *شرح الرضی علی الکافیة*، ۴جلد، تهران، موسسة الصادق للطباعة و النشر، چاپ اول، ۱۳۸۴ ه.ش.
۱۸. زمخشری، محمود، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، ۴جلد، بیروت، دار الکتب العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۷ ق.
۱۹. سکاکی، یوسف بن ابی بکر، *مفتاح العلوم*، ۱جلد، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، [بی تا].
۲۰. سیبویه، عمرو بن عثمان، *الکتاب*، ۲جلد، بیروت، موسسه اعلمی، چاپ ۳، [بی تا].
۲۱. سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، *همع الهوامع شرح جمع الجوامع فی النحو*، ۳جلد، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ ۱، [بی تا].
۲۲. شهید ثانی، زین الدین بن علی، *تمهید القواعد*، قم، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
۲۳. صالح السامرائی، فاضل، *معانی النحو*، [بی جا]، شرکت العاتک لصناعة الکتب، چاپ دوم، ۱۴۲۳ ه.ق.
۲۴. صبان، محمد بن علی، *حاشیة الصبان علی شرح الأشمونی علی ألفیة ابن مالک و*

۲۵. معه شرح الشواهد للعینی، ۴ جلد، بیروت، المكتبة العصرية، چاپ اول، [بی تا].
۲۵. مبرد، محمد بن یزید، **المقتضب**، ۵ جلد، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، [بی تا].
۲۶. مرادی، حسن بن قاسم، **العجی الدانی**، ۱ جلد، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۲۷. یعیش بن علی بن یعیش، أبو البقاء، **شرح المفصل**، ۶ جلد، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۲۲ ه ق.

